

بررسی عناصر داستان شب شاهکشان

علیرضا اقدامی معافی^۱، حسن نجفی ویسرودی^۲

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، ایران

^۲ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، ایران

چکیده

ادبیات داستانی شکلی از روایت است که در همه یا بخشی از آن به رویدادهایی اشاره می‌شود که واقعی نیستند، یعنی خیالی‌اند و ساخته ذهن نویسنده اثر می‌باشد. داستان کوتاه گونه‌ای از ادبیات داستانی است که می‌توان در آثار افرادی مانند شهبازین مشاهده کرد. زیرا با داستان‌های این نویسنده، داستان‌های کوتاه رونق بیشتری یافت. ماجراهای این کتاب هرچند پایه‌های تاریخی دارد، اما به دلیل نبودن اسناد کافی بر مبنای تخیل نویسنده پیش می‌رود. شخصیت سمیرامیس و سین دخت، شخصیت‌های مثبت داستان معرفی می‌شوند که در برابر زنی پرتزویر و بدخوبه نام پریزاد قرار می‌گیرند. فضا سازی‌های تخیلی از داستان ایزدان و خدایان آن روزگار یکی دیگر از ویژگی‌های این رمان است که برای خواننده می‌تواند جذابیت ایجاد کند. داستان شب شاهکشان نشان دهنده تیپ اجتماعی و لحن‌های صحبت و وضعیت توده‌های ناآگاه ایرانی در زمان خود است. در این پایان‌نامه سعی شده است به روش کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی و بررسی عناصر داستان در کتاب شب شاهکشان پرداخته شود. نتیجه به دست آمده نشان دهنده آن است که شهبازین از عناصر داستانی چون گفت و گوها و زاویه دید-لحن-صحنه و درونمایه توجه خاصی نموده و همواره سعی کرده است همه عناصر را در داستانش بیآورد.

واژه‌های کلیدی: عناصر داستان، داستان کوتاه، شب شاهکشان، علیرضا شهبازین.

۱- مقدمه

داستانها از دیدگاه محتوا، موضوع و روح حاکم بر آنها، به انواع گوناگونی چون داستانهای واقعی، تمثیلی، رمزی، طنزآمیز، عاشقانه، عارفانه، حماسی، عامیانه، رزمی و ... تقسیم بندی می شوند. از این میان، داستانهای شاه کشان رمان تاریخی خوب و پرکششی است که داستان کوروش کوچک و ماجراهای پس از مرگ وی را روایت می کند که عمدتاً با برداشتی آزاد از تاریخ وقایع روزگاره خامنشی به تصویر کشیده می شود.

ماجراهای این رمان در دوره پادشاهی اردشیر دوم روی می دهد و به طور خاص به مسئله کوروش کوچک می پردازد. ماجرای که در تاریخ هخامنشی بسیار مهم و حساس است.

سمیرامیس همسر کوروش کوچک پسا زکشته شدن شوهرش و اسارت به دست سپاهیان اردشیر کاخهای پارسه و روابط پیچیده آدمهایش می شود

سمیرامیس که تاب تحمل فضای پراز خیانت و فریب دربار ندارد، در شب تاجگذاری خود را در رودخانه می اندازد و به زندگی خود پایان می دهد. استفاده از برخی وقایع تاریخی و شخصیت‌های واقعی باعث شده برخی از داستان نویسان این رمان رایج بازنویسی تاریخی بنامند. اما فضای رمان تاثیر در بیان آن نداشته و نویسنده از زبان ساده روزمره برای بیان داستان کمک گرفته است.

تسلط نویسنده بر تاریخ و رسوم و فرهنگ آن زمانه صحنه های جذابی را پدید آورده که علاوه بر خواندن داستانی پرکشش، اطلاعات مفیدی را هم به خواننده می دهد. در مجموع میتوان گفت که رمان شب شاه کشان بیشتر یک رمان عامه پسند بایک موضوع روشنفکرانه بوده است. با توجه به نوشته فوق در این پژوهش سعی شده است عناصر داستان در رمان شب شاه کشان شهبازین مشخص شود.

۲- ادبیات داستانی و عناصر داستان

ادبیات داستانی شکلی از روایت است که در همه یا بخشی از آن به رویدادهایی اشاره می شود که واقعی نیستند، یعنی خیالی اند و ساخته ذهن نویسنده اثر می باشد.

در میان اهل فن و نویسندگان در مورد تعداد و ترکیب عناصر بنیادین داستان اتفاق نظر وجود ندارد. به عنوان مثال: داستان دربردارنده ۳ عنصر اصلی است: پیرنگ، شخصیت و مکان یا صحنه.

یک تصویر می تواند بیانگر تمام عناصر داستان باشد: درونمایه (تم)، شخصیت، کشمکش، صحنه، سبک و ...

نویسنده با افزودن عناصری نظیر شخصیت، گفت و گو و صحنه به پیرنگ داستانش رنگ و بوی شخصی می دهد.

در چارچوب داستان چند عنصر مهم داستانی قرار می گیرند: شخصیت، کنش و کشمکش.

به نظر من زاویه دید یکی از بنیادی ترین عناصر هنر داستان نویسی است

برای نگارش یک داستان موفق باید درک درستی از عناصر بنیادین داستان گویی داشت، نظیر زاویه دید، گفت و گو و صحنه.

(Writer's Digest Handbook of Novel Writing, ۱۳۹۲، ۱۶۰)

به طور کلی فرهنگ و آداب ایرانیان همانند دیگر اقوام متمدن با سابقه ی تاریخی چند هزار ساله، هیچ گاه خالی از آثار ادبی روایی نبوده است، اما آشنایی ایرانیان با داستان پردازی به شکل اروپایی به اواخر عهد قاجار برمی گردد.

«بخشی از ادبیات داستان ایران، اسطوره ها، افسانه ها، داستان ها یا داستان واره هایی است که ریشه در دورانی از زندگانی افسانه ای یا تاریخی سرزمین ایران دارد. بنابراین، پژوهش درباره ی ادبیات داستانی گذشته ی دور این کشور کهن سال، باید پایه اش بر بنیادی استوار باشد که بتواند کاربرد این گونه پژوهش ها را در ساختار داستان های امروز نشان دهد، به گونه ای که علاقه مندان به هنر داستان نویسی را در آفرینش بن مایه های داستان ها یاری دهد» (وزیری، ۱۳۸۸، ۷)

همان طور که گفته شد داستان پردازی در ایران، پهنه ی گسترده ای داشته است و سابقه ی آن به پیش از اسلام، میرسد. اما ادبیات داستانی جدید، تقریباً از اوایل مشروطیت و تحت تأثیر ادبیات غرب، در ایران آغاز شده است. پس از نهضت مشروطیت،

نویسندگان ایران کوشیدند که به مسائل اجتماعی و رنج های بشری و طبقات محروم جامعه بپردازند و رسالت خود را به انجام برسانند.

«تحول ادبی در حوزه ی نثر و به خصوص در قلمرو داستان نویسی که به دنبال آشنایی با آثار غربی و نهضت ترجمه پدیدار شد، سبب تأثیرپذیری و تقلید نویسندگان ایرانی، از ساختار ظاهری رمان های ترجمه شده گردید. گرایش به شیوه های جدید و جهانی و بهره گیری از تکنیک ها و فنون رایج در داستان نویسی غرب، همچون عناصر سازنده ی طرح، شخصیت پردازی، درون مایه، گفت و گو و... سبب کم رنگ شدن اسلوب و شیوه های سنتی داستان پردازی شد» (حاجی زاده، ۱۳۸۶، ۲۱)

به تدریج نویسندگان ایرانی، خود را ملزم به رعایت جنبه های فنی و استفاده از عناصر داستانی کردند و ارزیابی آثارشان هم بر پایه ی ضوابط علمی صورت گرفت. از اینرو، به آموختن اصول و فنون داستان نویسی پرداختند.

۳- عناصر داستانی ساختار

«طرح» به عنوان یکی از مهمترین عناصر داستان از ساختار پیچیده برخوردار است. عناصر سازنده طرح عبارتند از شروع، ناپایداری، گسترش، تعلیق، بحران، اوج، گره گشایی و پایان است. (همان، ۳۹)

۴- شرح حال نویسنده

علیرضا شهبازین در سال ۱۳۶۷ در تهران نوشتن را با شرکت در کارگاه های محمدجواد خبرینی از سال ۱۳۸۶ آغاز کرده و داستان های کوتاه زیادی نوشته است پس از آن با حضور در کارگاه ها و کلاس های تئوری داستان نویسی محمد محمد علی، دکتر حسین پاینده، حسن شهسواری و حسین سنایور نویسنده گی را به طور جدی ادامه داده است.

۵- یافته های تحقیق

-فصول داستان

رمان «شب شاه کشان» داستان کوروش کوچک و ماجراهای پس از مرگ وی را روایت می کند که عمدتاً با برداشتی آزاد از تاریخ وقایع روزگار هخامنشی به تصویر کشیده می شود. ماجراهای کتاب هر چند پایه های تاریخی دارد، اما به دلیل نبودن اسناد کافی بر مبنای تخیل نویسنده پیش می رود.

-فصل اول

-موضوع

«موضوع هر داستان مفهومی است که داستان درباره ی آن نوشته می شود. در داستان کوتاه موضوع به لحاظ ساختاری مانند پیکری است که اندام های داستان بر آن مربوط اند و رویدادهای داستان مستقیم یا غیرمستقیم باید به نحوی به آن مربوط باشند.» (مستور، ۱۳۷۹، ۲۹)

موضوع داستان «فصل اول» درباره چگونه به رزم رفتن کورش به جنگ با اردشیر است. نویسنده موضوع داستان را با بیان صریح در چند سطر اول داستان بیان نموده است.

-طرح

اینکه دو برادر ایرانی برای به تاج و تخت پادشاهی رسیدن بر ضد هم شورش می نمایند. و در جنگ بسیار سخت که با خیانت سپاه کوروش دوم که بیشتر آنها یونانی بودند به شکست کوروش می انجامد و او کشته می شود. و زن کوروش، سمیرامیس، به اسارت اردشیر در می آید که به شوش فرستاده می شود. کوروش دوم شخص است که در بین مردم وجه اجتماعی خوبی دارد و و اصالت و اصل نسب خود را از یاد نبرده و حس رفعت و جوانمردی در او ریشه دارد و در طرف دیگر اردشیر است که فردی

زورگو و مست می باشد که بعد از شکست کوروش و اسیر شدنش حتی حسی برادری هم تاثیر در کشتن او ندارد و سر برادر را از تنش جدا می کند و بدنش را در بیابان طمععه کلاغ های لاش خور می نماید.

- ساختار طرح

- شروع

داستان اول با شروع که بیان کننده موضوع داستان و معرفی شخصیت های اصلی داستان است آغاز می شود. «سمیرا دید ایزد چنگ زنان از بالای کوه پایین می آید و چه با شکوه می نوازند. آن سوتر، انسانی، مردی دید که نشسته و ساز می زند. سمیرا خواست فریاد بزند «های مرد! ایزد چنگ زن به زمین می آید! روی خاک بیفت». اما مرد می نواخت. سایه بلند خداوند چنگ زن دشت را می پوشاند و نزدیک می شد و نبرد چنگ و نی بود یکی می زد و یکی می نواخت. تارهای چنگ در دست ایزد آتش گرفت. سمت هم حمله کردند. از دور نبردشان را می دید. می چرخیدند و ضربه می زدند. می دانست اگر نی نواز به خاک بیفتد ایزد چنگ زن آزادش می کند و می بخشدش. مرد نی زن سمت خاک نرفت. چنگ ایزد تیز شد و پهلوی نی نواز را برید». (شهبازین، ۱۳۹۳، ۷)

- ناپایداری

آنچه داستان را از حالت تعادل خارج می کند و از آن به ناپایداری یاد می کند. «سمیرا دم آخر گفت خراب شوی بابل. خراب شوی که از تو هزاران زبان پدید آمد چه رومی، چه تازی، چه پارسی، و تو بگو من زبانی پیدا نمی کنم با آن کوروش را صدا کنم. کوروشی که یک تنه می خواست بر جی دیگر بسازد.» (همان، ۱۶)

- گسترش

این بخش حجم بسیاری از داستان را دربر گرفته است و نویسنده در این جا کوشیده است که اهمیت زیادی در مورد شاه کوروش و ویژگی های اخلاقی و مردم داری او بیان دارد. «کوروش دورتر از تخت ایستاده بود و به تنهایی و به سختی لباس رزم را بر تن قامت مردانه اش می کرد. سمیرا از تخت بلند شد و به تقلاي همسرش نگاه کرد. مثل همیشه کارها را تنها می کرد؛ پس این ندیمه ها برای چه بودند؟ تنها تن می شست، تنها شکار می کرد و حالا نیز هم تنها می خواست جهانی را نجات دهد.» (همان، ۸)

- تعلیق

شهبازین در این داستان توضیح می دهد که کوروش چگونه آماده جنگیدن با اردشیر می شود و چه طور لباس رزم بر تن می نماید و از همسرش خدافظی می کند که بسیار غم انگیز و قابل ترحم می باشد. «سمیرا رفت سمت جامه دان و بند کمر کوروش را آورد و دور کمر او حلق کرد شمیر او را از صندوقچه بیرون کشید و و روی دو دست، انگار شی مقدسی باشد برد سمت کوروش و بستش به کمر او. دست های سمیرا روی جامه ببرنیان لغزید و به گرزه گاوسار رسید دیگر همه چیز کوروش آماده بود نه نبود تاج شاهی را کم داشت که باید از سر اردشیر بر می داشت. شاید هم برداشتنش باید سر از تن اردشیر جدا می کرد. آن وقت تمام می شد. همه این جنگ ها تمام می شد. این آخرین جنگ هم، و با کوروش دوباره فر و شکوه گذشته باز می گشت. با آن که سرداران درخیمه ای دیگر منتظر بودند، سمیرا دستش را برای آخرین بار دور لباس همسرش حلقه کرد. کوروش دست سمیرا را گرفت و از خود دور کرد. راه افتاد. سمیرا پشتش را گرفت و کشید و گفت در جلودار نایست. نگذار اولین تیر شان سوی تو باشد.» (همان، ۱۳)

- بحران

نویسنده در نقطه بحرانی داستان زمینه را برای بروز بحران در ذهن خواننده مهیا می کند. در آنجا که مخاطب درمی یابد کوروش کشته شده است. و از میان غبارصدهایی شنید که انگار نزدیک می شدند و سایه هایی دید که سمت او می دویدند. یونانیان بودند که عقب می نشستند و با پرچم هاو نیزه های فرو افتاده. سمیرا در بالای تپه در خیل یورش سربازان خود را چون کوه آتشفشان در میان شراره های آتش دید و سربازی از پایین تخت گاه گفت که باید بگریزیم بانو». (همان، ۱۴)

-نقطه اوج

در قسمتهایی از داستان که سمیرامیس انتظاری پیروزی همسرش را می کشید و بر این باور بود که کوروش تاج شاهی را از سر اردشیر بر می دارد و بر سر می گذارد که به زبانی که خود آن را شیرین می دانند صحبت می کند. ولی خلاف انتظارات کوروش شکست می خورد و هرگز به تاج شاهی نمی رسد. نقطه اوج داستان می باشد. «سمیرا دید که کوروش را سر و دست بریده میان میدان گذاشته اند. با همان زره و با همان لکه خون کهنه. سمتی اردشیر و سربازانش ایستاده بودند و سمتی دیگر سربازان سفید پرچم کوروش که نیمی مانده و نیمی دیگر که یونانی بودند رفته بودند.» (همان، ۱۶)

- گره گشایی

در این داستان گره گشایی بعد از نقطه اوج اتفاق می افتد و گویا با اوج داستان «سمیرا نگاهش از روی کهنه خون کوروش به صورت اردشیر چرخید. چقدر به هم شباهت داشتن. اگر کوروش سر داشت و چشم هایش باز بود چه قدر چم های دو برادر شبیه به هم بود! هر دو مانند هم عمیق، مثل چشمان عقاب». اردشیر همان اردشیر بود؟ همان اردشیر که کوروش گفته بود و در جوانی عاشق استاره شده بود. و...» (همان، ۱۶) و یا «سمیرا سرداران اردشیر را دید که به هم نگاه می کنند؛ همان سردارانی که چندی شان به کوروش قول یاری داده بودند و ...»

- پایان

در قسمت پایانی داستان نویسنده سعی کرده است پس از گره گشایی با ایجاد فضاهایی در داستان خواننده را بر آن ترغیب کند. با اینکه همه چیز در حول محور جنگیدن و ریخته شدن خون (خون انسان ها و حتی خون کلاغ های بد یمن) می چرخد. سمیرامیس که توسط خواجه کشان به چادر برده می شود تا به اسارت برده شود. «و صدای کلاغ های لاشخور و بد یمن که منتظر غذای برای خوردن بودند و سر و صدا به راه انداخته بودند.»

-داستان دوم

- موضوع

اینکه سمیرامیس بعد از کشته شدن کوروش به شبستان شاهی اردشیر برده می شود و در آنجا با پریزاد، مادر اردشیر و کوروش روبرو می شود که سمیرا در آنجا مورد آزار و اذیت توسط پریزاد قرار می گیرد. همچنین در این داستان اردشیر با حالت مست و نزار به دامان مادر پناه می برد و مورد لطف و ترحم او قرار می گیرد و با دلداری های مادر آرام می شود و خود را لایق تاج و تخت پادشاهی دانسته و بر تخت شاهی می نشیند. (مستور، ۱۳۷۹، ۲۹)

- طرح

راوی داستان (نویسنده) حکایت را اینگونه بیان می‌دارد. که در کاخ شاهی در غیاب اردشیر که به سیر و گردش رفته بود پریزاد در فکر حيله برای انتقام از کسانی بود که پسرش کوروش را به قتل رسانده بودند. او مهمانی بزرگ از سرداران تشکیل می‌دهد و خود او تنها زنی است که در آن جشن حضور دارد. او در آن محفل خواجه را راضی می‌کند تا به اهورایی بودن اردشیر شهادت دهد و او نیز از روی جبر این کار را انجام می‌دهد. بسیاری از سرداران از او کینه به دل می‌گیرند و در پی آزار او بر می‌آیند.

- ساختار طرح

- شروع

شروع داستان از اوضاع کاخ شاهی و حالت نامنی که پس از مرگ کوروش برای شخصی قتل کوروش به گردن او افتاده بود صحبت می‌کند. و همچنین درباره شخصیت سرداران و نجبا و ویژگی‌های آنان سخن به میان می‌آورد و از ابهت شخصیت اصلی داستان یعنی پریزاد اطلاعاتی را به خواننده می‌دهد.

«هنگامی که اردشیر به شکاری چند روزه به دوردست رفته بود. پریزاد میهمانی ترتیب داد تا خواجه را همان جا دور از چشم اردشیر به دام بیندازد و پریزاد بر تخت نشسته بود و ترنجی از باغ‌های شوش در دستش می‌چرخاند. خدمتکاران پرده کتان سفید را کنار می‌زدند تا سرداران و نجبا می‌آمدند و یک به یک با آن فریگی‌شان اندگی خم می‌شدند پایین قبا پریزاد را بلند می‌کردند دست به دست می‌کردند و می‌بوسیدند. می‌بوسیدند آن قبای ارغوانی را.» (همان، ۴۰)

- ناپایداری

هنگامی که داستان به آنجا می‌رسد که پریزاد در اندرونی کاخ با خواجه دیدار می‌کند و از او می‌خواهد تا به امری گواهی بدهد ناپایداری شروع می‌شود.

«خواجه در اندرونی در گوشه‌ای نشسته بود. شمع‌ها می‌درخشیدند و سایه روشنی روی خواجه می‌انداختند. خواجه از جای پرید. همه حرکاتش تند بود. انگار همیشه دیرش شده بود.» (همان، ۴۰)

- گسترش

مجبور شدن خواجه به دروغ‌گویی در ذهن خواننده سبب نگرانی بر او می‌شود و عاقبتی که برای خواجه رقم می‌خورد برای خواننده سبب پرسش‌هایی می‌شود.

«خواجه می‌گوید دستور می‌دهید دروغ بگویم؟ می‌خواهید گواهی دهم به خدایی اردشیرشاه که در هنگام زائن چون ایزدان زاده شده؟ شما می‌خواهید سرداران از من دلخور شوند.» (همان، ۴۱)

- تعلیق

زمانی که خواجه به دروغ‌گواهی به اهورایی بودن اردشیرشاه می‌دهد این علاقه مندی در خواننده بوجود می‌آید که سرداران و نجبا چه واکنشی در این باره انجام می‌دهند.

«خواجه گفت بانو گفته است هر کس در زمان میلاد شاهی فرهمند در اتاق هنگام تولد باشد بختش بلند می‌شود خدا شاهد است من به هنگام زادن اردشیر شاه بودم. شما درد می‌کشیدید. تشنه‌آبی آوردم. وقتی قابله کودک را به دست گرفت انگار همه تن کودک می‌درخشید. باریکه‌ای از روشنایی ایزدان دور تنش بود. فروغی اهورایی. به پتش زدند تا گریه کند خندید. ماهیار سردار گفت یادم می‌آید گفته‌ان وقتی زردت به دنیا آمد می‌خندید.» (همان، ۴۵)

- بحران

بحران داستان زمانی است که پریزاد هاج و واج می ماند که جواب ماهیار سردار را چه بدهد. سرداری دیوانه ای که زنش از ترس او که گفته بود بچه اش باید پهلوانی نیرومند شود با خرافات آن زمان بچه را به کشتن داده بود. « پریزاد خواست چیزی بگوید اما نتوانست. خود ماهیار سردار چنان دیوانه بود که تار و پود افسانه ای اردشیر در برابرش می پاشید. پریزاد گفت خوب که چی؟ چون زردشت خندید شاه شاهان نمی تواند بخندد.» (همان، ۴۵)

- اوج

وقتی که خواجه به اهورایی بودن اردشیر گواهی می دهد و پریزاد به سخن می آید و می گوید به خاطر اینکه شاه از چشم بد زنان شبستان در امان باشد این مسئله را پنهان نگه داشته اند. و حالا که هاتف غیبی این را خود به شاه شاهان گفته است. و اردشیر شاه نیز این را به زبان آورده است چرا من و خواجه نگوئیم. در بین حاضرین همه به وجود می آید. و مهرداد سردار که می داند این شایعه بیش نیست به سخن می آید و می گوید: می خواهیم بدانیم شاه اهورایی ما از کدام ایزد نشان دارد. «مهرداد سردار گفت: فکر بد نکنید. همه می دانند که در شبستان شاهی گوشت خروس هم طبخ نمی شود که از نامحرمان است. می خواهیم بدانیم شاه اهورایی ما از کدام ایزد نشان دارد.» (همان، ۴۶)

- گره گشایی

در اصل در داستان گره کوری دیده نمی شود. که خواننده دچار شگفتی گردد. با این حال داستان در زمان اوج خود گره گشایی می شود. و خواننده به کنه داستان پی می برد.

- پایان

در داستان پریزاد با آنکه می دانست پشت سر حرف هایی زیادی خواهد بود یک قدم هم از انتقام خواجه که کوروش را کشته بود پا پس نمی گذارد. او به مساببات خواجه فکر می کرد که در بد بازی گرفتار شده بود و از این جماعت سرداران جان سالم به در نمی برد. حالا دیگر خواجه به هر طرف نگاه می کرد سایه مرگ بر سرش نشسته بود. « پریزاد نخواست به حرف هایی که پشت سرش خواهد زد فکر کند اگر می خواست به این جور چیزها فکر کند در همان بابل می ماند. به دمی فکر که سرداران جای بوسیدن دست او باید به خدای تازه سجده کنند به مساببات خواجه فکر می کرد که در بد بازی گرفتار شده بود و از این جماعت سرداران جان سالم به در نمی برد.» (همان، ۴۷)

- داستان سوم

- طرح

راوی داستان (نویسنده) حکایت را اینگونه بیان می دارد. که در کاخ شاهی در غیاب اردشیر که به سیر و گردش رفته بود پریزاد در فکر حيله برای انتقام از کسانی بود که پسرش کوروش را به قتل رسانده بودند. او مهمانی بزرگ از سرداران تشکیل می دهد و خود او تنها زنی است که در آن جشن حضور دارد. او در آن محفل خواجه را راضی می کند تا به اهورایی بودن اردشیر شهادت دهد و او نیز از روی جبر این کار را انجام می دهد. بسیاری از سرداران از او کینه به دل می گیرند و در پی آزار او بر می آیند.

- ساختار طرح

- شروع

شروع داستان از اوضاع کاخ شاهی و حالت ناامنی که پس از مرگ کوروش برای شخصی قتل کوروش به گردن او افتاده بود صحبت می کند. و همچنین درباره شخصیت سرداران و نجبا و ویژگی های آنان سخن به میان می آورد و از ابهت شخصیت اصلی داستان یعنی پریزاد اطلاعاتی را به خواننده می دهد.

«هنگامی که اردشیر به شکاری چند روزه به دوردست رفته بود. پریزاد میهمانی ترتیب داد تا خواجه را همان جا دور از چشم اردشیر به دام بیندازد. پریزاد بر تخت نشسته بود و ترنجی از باغ های شوش در دستش می چرخاند. خدمتکاران پرده کتان سفید را کنار می زدند تا سرداران و نجبا می آمدند و یک به یک با آن فریگی شان اندگی خم می شدند پایین قبا پریزاد را بلند می کردند دست به دست می کردند و می بوسیدند. می بوسیدند آن قبای ارغوانی را.» (همان، ۴۰)

- ناپایداری

هنگامی که داستان به آنجا می رسد که پریزاد در اندرونی کاخ با خواجه دیدار می کند و از او می خواهد تا به امری گواهی بدهد ناپایداری شروع می شود.

«خواجه در اندرونی در گوشه ای نشسته بود. شمع ها می درخشیدند و سایه روشنی روی خواجه می انداختند. خواجه از جای پرید. همه حرکاتش تند بود. انگار همیشه دیرش شده بود.» (همان، ۴۰)

- گسترش

مجبور شدن خواجه به دروغگویی در ذهن خواننده سبب نگرانی بر او می شود و عاقبتی که برای خواجه رقم می خورد برای خواننده سبب پرسش هایی می شود.

«خواجه می گوید دستور می دهید دروغ بگویم؟ می خواهید گواهی دهم به خدایی اردشیرشاه که در هنگام زائن چون ایزدان زاده شده؟ شما می خواهید سرداران از من دلخور شوند.» (همان، ۴۱)

- تعلیق

زمانی که خواجه به دروغ گواهی به اهورایی بودن اردشیرشاه می دهد این علاقه مندی در خواننده بوجود می آید که سرداران و نجبا چه واکنشی در این باره انجام می دهند.

«خواجه گفت بانو گفته است هر کس در زمان میلاد شاهی فرهمند در اتاق هنگام تولد باشد بختش بلند می شود خدا شاهد است من به هنگام زادن اردشیر شاه بودم. شما درد می کشیدید. تشنه آبی آوردم. وقتی قابله کودک را به دست گرفت انگار همه تن کودک می درخشید. باریکه ای از روشنایی ایزدان دور تنش بود. فروغی اهورایی. به پتش زدند تا گریه کند خندید. ماهیار سردار گفت یادم می آید گفته ان وقتی زردت به دنیا آمد می خندید.» (همان، ۴۵)

- بحران

بحران داستان زمانی است که پریزاد حاج و واج می ماند که جواب ماهیار سردار را چه بدهد. سرداری دیوانه ای که زنش از ترس او که گفته بود بچه اش باید پهلوانی نیرومند شود با خرافات آن زمان بچه را به کشتن داده بود.

«پریزاد خواست چیزی بگوید اما نتوانست. خود ماهیار سردار چنان دیوانه بود که تار و پود افسانه ای اردشیر در برابرش می پاشید. پریزاد گفت خوب که چی؟ چون زردشت خندید شاه شاهان نمی تواند بخندد.» (همان، ۴۵)

- اوج

وقتی که خواجه به اهورایی بودن اردشیر گواهی می دهد و پریزاد به سخن می آید و می گوید به خاطر اینکه شاه از چشم بد زنان شبستان در امان باشد این مسئله را پنهان نگه داشته اند. و حالا که هاتف غیبی این را خود به شاه شاهان گفته است. و اردشیر شاه نیز این را به زبان آورده است چرا من و خواجه نگوئیم. در بین حاضرین همه به وجود می آید. و مهرداد سردار که می داند این شایعه بیش نیست به سخن می آید و می گوید: می خواهیم بدانیم شاه اهورایی ما از کدام ایزد نشان دارد. «مهرداد سردار گفت: فکر بد نکنید. همه می دانند که در شبستان شاهی گوشت خروس هم طبخ نمی شود که از نامحرمان است. می خواهیم بدانیم شاه اهورایی ما از کدام ایزد نشان دارد.» (همان، ۴۶)

- گره گشایی

در اصل در داستان گره کوری دیده نمی شود. که خواننده دچار شگفتی گردد. با این حال داستان در زمان اوج خود گره گشایی می شود. و خواننده به کنه داستان پی می برد.

- پایان

در داستان پریزاد با آنکه می دانست پشت سر حرف هایی زیادی خواهد بود یک قدم هم از انتقام خواجه که کوروش را کشته بود پا پس نمی گذارد. او به مسابقات خواجه فکر می کرد که در بد بازی گرفتار شده بود و از این جماعت سرداران جان سالم به در نمی برد. حالا دیگر خواجه به هر طرف نگاه می کرد سایه مرگ بر سرش نشسته بود. «پریزاد نخواست به حرف هایی که پشت سرش خواهد زد فکر کند اگر می خواست به این جور چیزا فکر کند در همان بابل می ماند. به دمی فکر که سرداران جای بوسیدن دست او باید به خدای تازه سجده کنند به مسابقات خواجه فکر می کرد که در بد بازی گرفتار شده بود و از این جماعت سرداران جان سالم به در نمی برد» (همان، ۴۷)

حکایت چهارم**- موضوع**

موضوع اصلی این قسمت داستان به روایت و داستانی بر می گردد که پدر سمیرامیس داستان دو خواهری که برای اژدها وحشی افسانه می خوانند را برای او تعریف می کند که چگونه با این کارشان اژدها را رام کرده بودند و به مرور زمان فلس ها بدن اژدها را می کنند تا پوست از هم شکافته شده و شاهزاده ی رویایی طلسم شده بیدار می شود و بیرون می آید و همه چیز به خیر و خوشی تمام شود. سمیرامیس با یاد آوری این خاطره نمی توانست زخم های مرگ کوروش را فراموش کند و به آینده ای می اندیشید که بتواند انتقام خون همسرش را از قاتلان او بگیرد. او با همین افکار به همراه دو خواجه به دیدار شاهزاده بهمن که در شکارگاه به کمین صید نشسته بود می رود. و با او به گفتگو می نشیند و به نکاتی را یاد آوری می کند و او را تحت تاثیر قرار می دهد. و او را ترغیب می کند تا به او کمک کند تا اردشیر را از جنگ با یونان باز دارد. و در این امر نیز موفق می شود و بهمن شاه نیز راضی می شود تا در این او را یاری دهد.

- طرح

نویسنده داستان را این گونه ادامه می دهد که شاهزاده بهمن به شکارگاه شاهی برای صید رفته بود و سمیرامیس در اندیشه اش برای راه حلی برای جلوگیری از جنگ و خون ریزی بین ایرانیان و یونانیان بود قاتلین همسرش که برای تحقق این هدف به دیدار شاهزاده بهمن می رود و با شیوه و روش خاص خودش می تواند او را با خود همراه نماید.

- ساختار طرح

این قسمت داستان «دیدار سمیرامیس و شاهزاده بهمن» از طرحی بسیار ساده و دلنشینی برخوردار است.

- شروع

شروع داستان با روایت خوابی شروع می شود که در افکار سمیرامیس وجود داشته، توضیح می دهد و آن داستان را روایت می کند. سمیرامیس این داستان را هم در خواب دیده بود و هم از پدرش شنیده بود.

«آن دو خواهر همانطور چهار زانو، مثل همیشه، نشسته بودند و یکی شان دو پوزه ی اژدها و دیگری پوزه ی سوم را در دامن گرفته بودند و برای او افسانه می گفتند» (همان، ۴۹) «همانطور دو خواهر هزاران شب می نشیند و پوست اژدها را نوازش می کنند و قصه می گویند و اژدها سرگرم افسانه کم کم نمی فهمد که دو خواهر یکی یکی فلس های تنش را می کنند تا تا پوست از هم شکافته شده و شاهزاده ی رویایی طلسم شده بیدار می شود و بیرون می آید» (همان: ۵۰) او با همین حس از خواب بیدار می شود و خود را تنها و بی کس می بیند زیرا تازه از جنگ شکست خورده برگشته و همه عزیزان از جمله همسرش را از دست داده است.

«شروع چنان اهمیت دارد که گاه خود پایه طرح برای نوشتن داستان می شود.» (مستور، ۱۳۷۹، ۱۷)

- گسترش

هنگامی که سمیرامیس با حس درد و رنج از خواب بیدار می شود و درد زخمی دست چپش را که می سوخت احساس می کند. او بعد از بیداری خون های لخته شده را تمیز می کند. او نباید از این چیزها بترسد و واهمه داشته باشد. او واقعه و حوادث بدتر از جمله سر بریده شده همسرش را دیده است. او در افکارش دیدار با شاهزاده بهمن را دارد.

«از وقتی سمیرامیس بیدار شده بود زخمی بازوی چپش می سوخت. حور ناز و مشک ناز لابد او را در همان بی حالی کشان کشان آورده بودند به اتاق و روی ناز بالش ها رهاپش کرده بودند. حالش که جا آمد با کمی آب لخته های خون خشکیده ا را شست. نه نباید می ترسید. از این بدتر هم دیده بود. باید این زخم ها را می شست. نه زخم امروز که حتی زخم های دیروز و فردا را» (همان، ۴۹)

- تعلیق

سمیرامیس زمانی که از خواب بیدار می شود به پریزاد می گوید می خواهد زود شاهزاده بهمن را ببیند. این موضوع سبب احساس دلواپسی در خواننده می شود که چرا هنوز زخم و شکست سمیرامیس خوب نشده به سراغ شاهزاده بهمن می رود چه اتفاقی برای شخصیت اصلی داستان در ادامه خواهد افتاد.

«سمیرامیس که هنوز خراشی روی بازوی چپ و داستان اژدهای دو خواهر در سرش بود رفت و به پریزاد گفت می خواهد زود شاهزاده بهمن را ببیند.» (همان، ۴۹)

- بحران

وقتی که سمیرامیس با افکار آشفته و پریشان به همراه دو خواجه به دیدار بهمن می رود تا او را ببیند زمان بحران داستان است.

«همراه دو خواجه به راه افتاد. وقتی تا تپه شکارگاه را دید و آن خط خاکستری با درخت های کنار و سوسن ها را. شوش بود و سوسن هایش. صدای ضعیف کوبه هایی را از دور می شنید. آهوپی بود که با پای خود به شکارگاه می رفت و به جایی قدم می گذاشت که همیشه روی زمینش خون می ریخت» (همان، ۵۰)

- اوج

وقتی سمیرامیس با بهمن دیدار می کند و با همدیگر به گفتگو می نشینند که سمیرامیس در حین گفتگو با زیرکی خاص یاد مادر بهمن را در ذهنش زنده می کند که اوج داستان را در اینجا نشان می دهد.

«شاهزاده خندید و گفت: شکار که تمام می شد در شبستان می توانستید به دیدارم بیایید.

با لبخند شاهزاده سمیرا خم شد و گفت: در شبستان حرف از شما هم زیاد است. من زیاد به شبستان می آیم.

شاهزاده گفت: باید هم باشد. از کودکی بینشان بزرگ شده ام.

سمیرا گفت: محبت شان زیاد است اما مادرانه نیست.

بهمن زیر لب گفت محبت هیچ کس مادرانه نیست.

با آن حرف، شاهزاده خوش سیما، پیش سمیرا فرو ریخت.» (همان، ۵۱)

- گره گشایی

در این داستان در اصل گره کوری وجود ندارد. وضعیت و شخصیت های داستان خود به گونه ای حرکت می کند که به پایان داستان نزدیک می شود. و در اوج داستان اگر گره نهفته ای باشد باز می شود.

«بهمن گفت بر طبل شکار شیر می کوبند. شکار شیر دیده اید

سمیرا گفت: دیده ام ولی نمی دانم شما که این قدر علاقه به شیر دارید چرا وقتی به شکار همسرم می رفتند همراه شان نرفتید.

بهمن گفت: آن شیر بی وجود من هم شکار مباح شد. شیر احمق راحت شکار می شود.» (همان، ۵۱)

«گره گشایی باید کوتاه و فشرده باشد تا تأثیر تنش پدید آمده در نقطه اوج آسیب نبیند» (مستور، ۱۳۷۹، ۲۴)

- پایان

سمیرامیس موفق می شود شاهزاده بهمن را برای رسیدن به اهدافش با خود همراه سازد. او بر آن می شود تا با کمک بهمن بین سرداران تفرقه ایجاد نماید تا مانع جنگ بین ایرانیان و یونانیان شود.

۶- نتیجه

رمان «شب شاه کشان» داستان کوروش کوچک و ماجراهای پس از مرگ وی را روایت می کند که عمدتاً با برداشتی آزاد از تاریخ وقایع روزگار هخامنشی به تصویر کشیده می شود. ماجراهای کتاب هرچند پایه های تاریخی دارد، اما به دلیل نبودن اسناد کافی بر مبنای تخیل نویسنده پیش می رود.

از بررسی عناصر داستان در رمان «شب شاه کشان» شهبازین نکات ذیل استنباط میشود: بیشتر داستانها به گونه خاطراتی تخیلی هستند.

- موضوع داستان به سریال ادامه دار یک موضوع شبیه است و از واقعیت های زندگی مردم خواص یا کسانی که با درباریان در ارتباط هستند گرفته شده است و نویسنده اغلب در مقدمه و شروع داستان به آنها اشاره می کند.

- داستانها اغلب دارای طرحی ساده و مشابه هستند. و گره خاصی در داستانها مشاهده نمی شود. داستانهای ۱۷ قسمتی شب شاه کشان شهبازین اغلب مشابه هستند. بدینگونه که راوی داستان خاطرات دوره ای خاص را به خواننده معرفی میکند.

تعداد شخصیتها در مجموعه داستانهای «شب شاه کشان» شهبازین می توان گفت محدود و افراد خاص درباری هستند. اکثر شخصیت های داستانی این مجموعه شخصیت انسانی دارند. شخصیت اصلی داستانها بیشتر با حضور راوی شناخته می شود. شخصیتها اغلب ساده و ایستا هستند. و تغییر زیادی در داستان در آنها ایجاد نمی شود مگر در مواردی خاص.

داستانها اکثراً به شیوه گفتگو روایت شده است و گفتگوهای دوطرفه و گاهی هم تک گویی در آنها دیده می شود.

لحن کلی داستان شهبازین به دلیل تنوع در گفتار شخصیتها متنوع است. معمولاً داستانها به شیوه زاویه دیددانی کل دیده می شود.

شهبازین در داستانهای شبهه صحنه و صحنه پردازی نیز اهمیت داده و موقعیت مکانی اکثر داستانها را با توصیف های و با توصیف عامیانه و با ضرب المثل دیده می شود. پایان داستانها در داستانهای شهبازی نگاه بانی نتیجه گیری مستقیم گاهی هم به عهده مخاطب گذاشته است. اغلب داستانهای «شب شاه کشان» از زبان راوی ویایکی از شخصیتهای داستان بیان داشته و خواسته که جنبه اخلاقی آن بیشتر نشان داده شود.

منابع و مأخذ

۱. آسابر، آرتور (۱۳۸۰) روایت در فرهنگ عامیانه، رسانه و زندگی روزمره، ترجمه محمد رضالییادی، تهران، سروش، چاپ اول.
۲. اسکولز، رابرت، (۱۳۸۳)، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، آگاه، چاپ دوم.
۳. پراپ، ولادیمیر، (۱۳۸۶)، ریخت شناسی قصه های پریان، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، توس، چاپ دوم.
۴. پرین، اورا من (۱۳۷۸) ادبیات داستانی، ساحت، صدا و معنی، (ترجمه ی حسن سلیمانی، فهیمه اسماعیل زاده)، تهران: رهنما، چاپ اول
۵. حاجی زاده، فرشته، (۱۳۸۶)، بررسی عناصر داستان در منظومه ی لیلی و مجنون نظامی، پایان نامه ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران
۶. شهبازین، علیرضا، رمان شب شاه کشان، (۱۳۹۳)، نشر شبک
۷. مستور، مصطفی (۱۳۷۸) صد سال داستان نویسی در ایران. تهران، تندر چاپ پنجم.
۸. وزیر، سعید، (۱۳۸۸)، ادبیات داستانی در ایران از روزگار باستان تا مشروطه، چاپ اول، تهران، دیگر.